

شراب خام و بادۀ کهن

آقای اسماعیل فصیح در سالهای پس از ۱۳۶۰ دو رمان منتشر کرده است: ثریا در اغما (طهران، ۱۳۶۲) و زمستان ۶۲ (طهران، ۱۳۶۶). کتاب اول تا سال ۱۳۶۴ به چاپ سوم رسیده بود. انتشار این دو کتاب فصیح را که سابقاً مقامش در نویسندگی درست روشن بنظر نمی آمد در صف رمان نویسهای محدود حرفه‌ای و برجسته ایران قرار می دهد. منظورم از حرفه‌ای در این جا کسی است که بتصادف و هوس نویسندگی نمی کند، بلکه خاطرش در گرو این شغل است و با تداومی به آن می پردازد و به فواصل مناسبی کتابهایش منتشر می شود و نویسندگی را کار برگزیده خود می شمارد.

سالها قبل شراب خام (طهران، ۱۳۴۷) را از این نویسنده خوانده بودم. داستان گیرایی است. داریست اصلی آن ماجرای جنایی است، مشتمل بر معناد ساختن و تباہ کردن و به قتل آوردن دختر پاک و آراسته‌ای بنام مهین حمیدی از کارمندان شرکتی در طهران که رئیس امریکایی دارد به توسط نماینده شرکت در خرمشهر که مردی شریر و شهوت ران و درنده خوست که ظاهراً در کار قاچاق هروئین است و عده‌ای جیره خوار آدم ربا و مجرم در اختیار دارد. همین ماجرا با مختصر تفاوتی در مورد زهرا، خواهر خوبروی مهین، که پرستار است در طهران تکرار می شود، منتهی مهین وقتی اثر هروئین تا حدی در او تخفیف می یابد قیچی جراحی را که همراه داشته در سر صمد خزایر، تباہ کننده او و خواهرش، فرو می کند و او را به دیار نیستی می فرستد. با وجود قتل تسکین دهنده خزایر، داستان عاقبتی غم انگیز دارد و به خودکشی زهرا که از خزایر بار برداشته ختم می شود. راوی داستان، جلال آریان، از کارمندان همان شرکت است و رمان در حقیقت شرح اتفاقات و

مشاهداتی است که در عرض چند ماه در اواخر دهه ۴۰ برای او پیش آمده است. آریان پس از اقامتی کوتاه به امریکا رفته و در آن جا فیزیک تحصیل کرده و با دختری نروژی زناشویی نموده ولی زنش موقع وضع حمل درگذشته. سپس به ایران بازگشته و در شرکتی امریکایی به کار مشغول شده. اهل خواندن و بحث کردن و سر از امور ادبی و هنری در آوردن است. زبانش زبان گفتگوی بسجه‌های سرگذر است که با معلومات دانشگاهی و اصطلاحات فرنگی جلا گرفته. زبانی رنگین است که جابه‌جا نکته‌های تیز و گوشه‌های طنزآمیز در آن نشسته. مکالمه‌های آریان با ویدا فکرت، منشی خوش صورت و آراسته شرکت، و همچنین با دوستش ناصر تجدد (که عشق نویسندگی او را سودا زده کرده) عموماً جاذب و بذله‌آمیز است. کتاب رویهم‌رفته خواننده را بخوبی به خود مشغول می‌کند، گو این که نزدیک به نیمی از کتاب به تفصیل بیماری و معالجه بی‌سود یوسف، برادر نزار و نحیف و شانزده ساله جلال آریان اختصاص یافته که از کودکی مبتلا به رماتیسم قلبی است و نیز بعلت عارضه‌ای دماغی مردم‌گریز و دچار بعضی اوهام است. به گمان من ملال این تفصیل از جذابیت رمان می‌کاهد.

از حیث ماجرا، شراب خام تا حدی یادآور برخی فیلمهای جنایی امریکایی است، با رئیس بانندی و قتلی و در کار آمدن هروئین، و کشف رمز جنایت توسط جوان ساده و نیکوکار ولی جان سختی. صحنه‌های عشقی و جنسی نیز برای تکمیل داستان همه بجای خود افزوده شده.

گرچه یک رشته بحثهای ادبی و فلسفی از یک طرف و زبان نکته‌آمیز نویسنده از طرف دیگر کتاب را از مرتبه رمانهای عادی جنایی تا حدی بالا می‌برد، و فور وقایع حیرت آور، مثل زنده بخاک سپردن ناصر تجدد که مبتلا به صرع است در نتیجه اشتباه دهانها، تجاوز به سه خواهر از یک خانواده و قتل دو تن از آنها و خودکشی سومی، و کشته شدن غول زورمندی با قیچی کوچک دختری که حتی درست بهوش نبوده است قبول وقایع را کمی دشوار می‌سازد و تعیین مقام نویسنده را محتاج مطالعه آثار بعدی او می‌کند.

داستان جاوید (طهران، ۱۳۵۹) که رمان نسبتاً مفصلی است (۳۲۹ ص) داستان جور و ستم دردناکی است که در کودکی و جوانی بر پسرک زردشتی ساده و صادق و لایقی بنام جاوید رفته است. داستانی ست رقت‌انگیز و پر سوز و بریز، مشحون از صحنه‌های ظلم و شقاوت، که در آن فن داستان‌نویسی تا حدی فدای همدردی نویسنده با جاوید و رقت وی بر مصائبی که بر او وارد گردیده شده. مؤلف در مقدمه می‌گوید که داستان روایت زندگی واقعی پسرکی زردشتی است که در دهه اول این قرن روی داده و در اواخر حیاتش نویسنده در امریکا به او برخورد و موقوف را از او شنیده است. این رمان بطور کلی از سلسله رمانهای فصیح که همه مربوط به زندگی و تجربیات جلال آریان و افراد خانواده اوست بیرون است. از حیث برداشت عاطفی می‌توان آن را تا حدی وارث آثار مثل طهران مخوف مشفق کاظمی و من هم گریه کرده‌ام جهانگیر جلیلی و «پدیده‌آل» عشقی شمرد که در آنها وجودهای معصوم و ناتوانی ملعبه‌آز و فریب و شهوت افراد زورمند و بی‌وجدان قرار می‌گیرند.

آب و هوای رمانتیسسم قرن نوزدهم بصورت احساساتی تر شرقی آن بر همه آنها سایه انداخته است. اما صحنه‌سازی و کاربرد زبان در فصیح متفاوت است و برتر. با این همه نمی‌توان گفت که این رمان بر قدر ادبی نویسنده می‌افزاید و بعید نیست که چاپ دوم کتاب در ۱۳۶۳ تا حدی نتیجه شهرت بجای دو رمان اخیر فصیح باشد.

با ثریا در اغما فصیح رشته‌ای را که در شراب خام آغاز کرده از سر می‌گیرد و زندگی و مشاهدات جلال آریان را دنبال می‌کند. میان تاریخ انتشار شراب خام و ثریا در اغما پانزده سال فاصله است. حال جلال آریان کارمند شرکت نفت در خوزستان است. انقلاب روی داده است و جنگ ایران و عراق پیش آمده و آبادان را عراقیها محاصره و ویران کرده‌اند. یوسف برادر بیمار وی و همچنین شوهر خواهرش در گذشته‌اند. ثریا، دختر بیست و سه‌ساله فرنگیس، خواهر جلال آریان، در پاریس با ماشین تصادف کرده و مغزش آسیب دیده و در اغما افتاده و در بیمارستان است. آریان به خواهرش خواهرش مرخصی می‌گیرد و برای معالجه و بازگرداندن ثریا به پاریس می‌رود و در هتل کوچکی منزل می‌کند. در پاریس بتدریج با عده‌ای از دوستان قدیم و آشنایان تازه که بیشتر اهل قلم یا هنر و یا مدعی آن‌اند ولی در عمل بیشتر در اندیشه مال و شهرت و عشرت‌اند برخورد می‌کند و مکرر به جمع آنها در کافه یا نقاط دیگر می‌پیوندد. گفتگوها و برخوردهای این جمع و تصویری که از افکار و احساسات و مشغله‌های ذهنی و روزمره خود بدست می‌دهند موضوع عمده داستان است.

رابطه راوی (جلال آریان) با لیلا آزاده، زن خوش صورت و شیک پوش و زنده دل و روشنفکر و عاشق پیشه و هوسباز و با صفا و سست پیوندی که در ایران اهل قلم بوده و با راوی روزی پیوند مهری داشته و هنوز هم از هم فارغ نیستند موضوعی برای کنجکاوی خواننده و علاقه او به تعقیب داستان بوجود می‌آورد و در داستانی که کمی بی‌شکل است تا حدی محوری ایجاد می‌کند. لیلا آزاده که به نظر من بهتر از سایر افراد داستان وصف شده و زنده‌تر و حقیقی‌تر از دیگران جلوه می‌کند، در زیر ظاهر مرفه و پیاله‌باز و عشرت پسند خود باطنی بی‌سامان و سرگشته و غم زده دارد که می‌کوشد در نشئه شراب و لذت آغوش و آمیختن با جمع آنها را از خاطر ببرد. ظاهراً، و با بعضی تفاوتها صورت مسن تری از ویدای فکرت پانزده سال پیش شراب خام است. جاذبه میان دو دوستدار دیرین از یک سو و تردید و نوسان در پیوستگی و گسستگی، هم داستان را چاشنی عشقی می‌بخشد و هم ماجرای ناتمامی بوجود می‌آورد که خواننده را در پی خود می‌کشد.

طرح داستان به امکانات بسیاری آستن است. می‌توانست قالبی برای رمانی اجتماعی یا روانشناختی و یا حتی فلسفی باشد. اما اگرچه سهمی از همه اینها دارد، اصولاً رمانی توصیفی است، و با آن که بیهودگی زندگی حلقه پاریسی و گزافه بودن مشغله‌ها و بحثهای آنان تا حدی به رمان رنگ انتقادی می‌دهد، هدف رمان بیش از هر چیز شرح و انتقال تأثرات ذهنی نویسنده است از خاطرات و حوادث خاصی در دوره معینی.

در پس بحثها و جدالهای غالباً کم مایه و بی حاصل حلقه‌ای که در نتیجه انقلاب از ایران

گریخته و در پاریس یا جنوب فرانسه و یا لندن و یا اشتوتگارت گوشه امنی جسته است دورنمای جنگ آبادان و صحنه‌های جانخراش از کشتگان و مجروحین جنگ زدگان آن قرار دارد. فصیح با بکار بردن شیوه پس نگری و به یاد آوردن این گونه صحنه‌ها و وصف آنها در خلال وقایع پاریس، تضاد نیرومندی میان زندگی آنهایی که دچار پنجه خونریز و آشوب جنگ اند و جمعی که در پی امن و آسایش در اروپا لانه کرده‌اند آشکار می‌کند. ممکن است خواننده‌ای ایراد کند که گروه پاریسی جامع نیست و همه آنهایی که از هول حادثه گریخته‌اند از این دست نیستند. اما در جواب می‌توان گفت که نویسنده مورخ نیست. نویسنده آنچه را خود حس می‌کند می‌گزیند و تاب می‌دهد.

جلال آریانی که در این رمان می‌بینیم اصولاً همان است که در شراب خام ترسیم شده: خوش قلب و سازگار و فروتن و سیگارکش و عرق نوش و زن دوست و بی‌ادا و محصول خانواده‌ای از طبقه کاسب و کم چیز ولی باهوش و درس خوانده و کتاب دیده و کنجکار. در ثریا در اغما باده نوشی و پویه زن جویی او تخفیف یافته ولی برداشش او افزوده شده و افق فکریش توسعه یافته. علاوه بر انگلیسی با زبان فرانسه نیز آشناست و اصطلاحات آن را درست بکار می‌برد یا ترجمه می‌کند. محله‌های پاریس بخصوص حوالی خیابان سن ژرمن را خوب می‌شناسد. از غذاها و مشروبات فرانسوی آگاه است و با محیط بیمارستانها و اوضاع طبی فرانسه بخوبی آشناست. از بحثهای روز درباره فیلم و کتاب و مسائل اجتماعی باخبر است و اینها همه را چاشنی مکالمات و وصفهای کتاب می‌کند. از این گذشته از اوضاع انگلستان و قسمتهایی از لندن نیز که ایرانیان با آنها سر و کار دارند اطلاع دارد، پیداست که آقای فصیح در سالهایی که از شراب خام می‌گذرد بیکار ننشسته است، بلکه به توسعه افق ذهنی خود و کسب و جذب اطلاعات تازه توفیق یافته و از این رو مایه غنی تری برای آثار خود فراهم ساخته است. از این گذشته آشکار است که فصیح برای نوشتن این کتاب زحمت پژوهش را بر خود هموار کرده است. نشانیها، اسامی غذاها و مشروبات، توضیح نکات طبی درباره اغما، شیوه کار پرستاران و پزشکان و برخی مقتضیات اداری پاریس و نظایر اینها با دقتی که وی بدست داده بدون تفحص و یادداشت امکان‌پذیر نیست. همچنین پیداست که ذهن فصیح در مباحث اجتماعی ولی بخصوص مسائل ادبی و هنری شرکت فعال داشته و در نتیجه رمانهایش به سیری در این مسائل و ایراد این گونه مباحث از زبان افراد مختلف گرایش دارد.

با این همه به گمان من مذاکرات و مباحثات افراد داستان، خاصه آنهایی که از طبقه نویسنده نیستند، مثل پدر لیلا و یکی دو نفر معامله گر، چندان مجاب کننده نیست و طبیعی جلوه نمی‌کند و حکایت از عدم آشنایی کافی نویسنده با احوال و طرز گفتار آن طبقات دارد. برعکس شرح آغاز سفر از طهران و همچنین خاطرات مناظر جنگی و اوضاع خوزستان اصیلتر بنظر می‌آید.

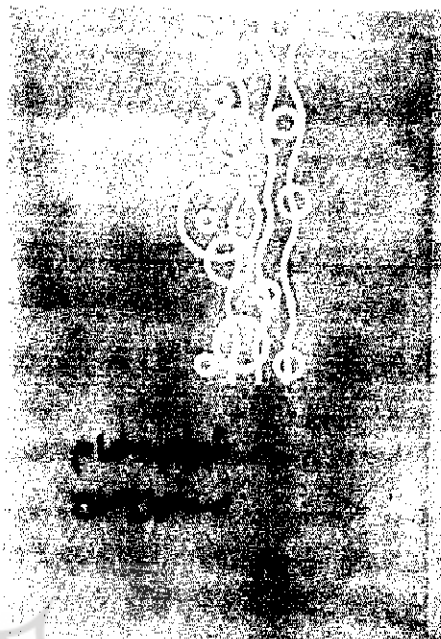
زمستان ۶۲ به نظر من اثر کامیاب تری است و باید آن را یکی از رمانهای برجسته پس از انقلاب بشمار آورد. در این رمان نویسنده با احوال افرادی که وصف می‌کند کاملاً آشنا بنظر می‌رسد.

صحنه‌ها و کوجه‌ها و خیابانها و مؤسسات را خوب می‌شناسد، گفتگوها ظنین طبیعی دارد، و مجموعاً خواننده در آن پرده‌های اصیل زندگی را منعکس می‌بیند.

صحنه اصلی داستان اهواز است در زمستان سال ۶۲، هنگام جنگ با عراق، و قسمتی در بجنوبه جنگ و حملات عراقیها به شهرهای خوزستان با مناظری دلخراش و مبهوت کننده از آن. چارچوب اصلی داستان ساده است. دکتر منصور فرجام به قصد خدمت به آب و خاکش و راه انداختن واحدهای کمپیوتری و تدریس مواد لازم از امریکا رهسپار ایران می‌شود و به اهواز می‌گردد تا چنین واحدی را برای کمک به کارهای جبهه تأسیس کند. با وجود حسن نیت چند تن از کسانی که او را استخدام کرده‌اند، ندانم‌کاری و کاغذبازی و آشفتگی اوضاع و سازمانها تهیه و مسائل کار را مکرر به تعویق می‌اندازد. در ضمن فرجام بوسیله دوست خود جلال آریان، کارمند شرکت نفت که تازه بازنشسته شده و باهم به اهواز سفر کرده‌اند، با برخی افراد و خانواده‌هایی که در اهواز زندگی می‌کنند آشنا می‌شود. از این جمله دکتر یارناصر است، طبیعی صبور و زنده‌دل و آزموده و مددکار؛ دیگر مریم شایان، زن میان سال و مطبوع و لایقی که پیش از انقلاب در شرکت نفت کار می‌کرده و شوهرش کورش شایان را که از رؤسای شرکت بوده در اوایل انقلاب اعدام کرده‌اند و خود او را پس از یکی دو بار انتقال درصددند اخراج کنند؛ دیگر خانم جهانشاهی خواهر کورش شایان و دختر جوانش لاله که اموالشان را پس از مرگ آقای جهانشاهی توقیف کرده‌اند؛ و نیز فرشاد کیان‌زاد، خواهر زاده مریم شایان که پدر و مادرش در اروپا بسر می‌برند ولی او باقی مانده و باید به جبهه برود. منصور فرجام سابقاً نامزدی یا معشوقی در امریکا داشته که در حادثه اتوموبیل کشته شده (ظاهراً این حادثه و درگذشتن زن جلال آریان در شراب‌خام هنگام وضع حمل انعکاسی از تجربه حقیقی یاخیالی واحدی است). به عارضه قلبی مبتلاست، اما در بند آن نیست و از آن نامی نمی‌برد. در طی چند دیدار فریفته لاله جهانشاهی می‌شود، هر چند این فریفتگی را هرگز آشکار به زبان نمی‌آورد؛ نمی‌داند که لاله به فرشاد دل سپرده است و با هم عقد محبت بسته‌اند. فرشاد را به جبهه می‌خوانند و لاله درصدد خودکشی برمی‌آید. جلال آریان به تشویق و اصرار دکتر یارناصر برای آن که مریم شایان را که در محصه افتاده و یکی از آقا مآبهای آزمند و شهوت‌ران شهر که با سوءاستفاده از انقلاب بر خمر مراد نشسته و شوهر او را از میان برداشته و حال به تهدید و توطئه درصدد دست انداختن به اوست از تنگنا برهاند به زناشویی اسمی با وی رضا می‌دهد و در نتیجه بعنوان شوهر گذرنامه خروج برای او دست و پا می‌کند. لاله بخلاف انتظار همه حاضر می‌شود که فرشاد را در جبهه رها کند و همان روزی که فرشاد به جبهه جنگ می‌رود همراه مریم شایان و فرزندان عازم طهران می‌شود تا از آن جا با هواپیما به اروپا پرواز کند.

چند روز بعد خیر کشته شدن فرشاد در نتیجه اصابت بمب می‌رسد و آریان برای تحویل گرفتن جسد می‌رود. وقتی شمد را از روی جنازه کنار می‌زنند بازمانده چهره به خون آغشته و نیمی خرد شده دکتر منصور فرجام آشکار می‌شود.

اسماہیل فصیح
بادہ کهن



از حیث واقعه‌نگاری، این حادثه، یعنی از جان‌گذشتن فرجام برای نجات فرشاد و رساندن دو دل‌داده به یکدیگر (که یادآور صحنه‌های آخر کازابلانکا ولی با عاقبتی غم‌انگیز است) اوج و آغاز فروکش داستان بشمار می‌رود، و ذوق نویسنده را برای انتخاب حوادث شگفت‌انگیز و حیرت‌زا (مثل قتل مکرر و خودکشی در شراب‌خام، غرق کردن جاوید شازده ملک آرا و زن روسپی مآب خود لیلارا در آب انبار خانه در داستان جاوید، زخمی و خون‌آلود کردن مرد هرزه و شهوت‌زده‌ای لیلارا در مستی یا بطری شکسته در ثریا در اغما) نشان می‌دهد. اما ارزش داستان ارتباط چندانی با این‌گونه حوادث ندارد. ارزش داستان در توانایی فصیح است برای انتقال تأثرات خود از زندگی مردم خوزستان به خواننده در دوره معینی از جنگ.

این کتاب اولین رمان تمام‌قدی است که اوضاعی را که بکلی در ایران و رماهای سابق فارسی‌تازگی دارد و در نتیجه انقلاب و جنگ بوجود آمده بدرستی ترسیم می‌کند. هنر نویسنده در انتخاب صحنه‌ها، تنظیم گفتگوها و یافتن عبارات و تعبیرات و تشبیهاتی است که مناسب مقصود اوست. صورت هولناک جنگ، جاذبه مسحورکننده آن، زشتیها و زیباییها و خشونت‌های آن، اتلاف عمرها و اشکها و زاریها، نیشخندهای نامعتقدان، جانبازی و شهادت جوئی معتقدان، ایمان ساده نوجوانانی که در زندگی بی‌رنگ و بوی خود ناگاه هدفی و مقصودی بزرگتر از خود یافته‌اند، بیهودگی ویرانیهای جنگ و کراهت و نحوست جنگی که دیرمانده و بیات شده، ستمها و شقاوت‌هایی که سودجویان با استفاده از انقلاب و شعارهای اسلامی نسبت به سررشته‌داران گذشته یا بازماندگان آنها

روا می‌دارند همه بتدریج از برابر چشم خواننده می‌گذرد. تأسیسات انقلابی و اصطلاحات جنگی و راه و روش و گفتگوهایی که جنگ و انقلاب در جبهه بوجود آورده رنگ و بوی تازه و بی‌سابقه‌ای به زمستان ۶۲ می‌دهد. از طرف دیگر زندگی خصوصی افراد داستان، اعتقادات و غمها و شادبها و مشکلات روزمره آنها نسیمی انسانی و عاطفی در کتاب می‌دمد.

متن کتاب نسیمی وصف و روایت و نسیمی گفت‌وگوست و از این لحاظ تعادلی مطلوب دارد. مکالمه‌ها عموماً زنده و شوخ و موجز و نکته‌دار است. این که چطور وزارت ارشاد اجازه طبع کتابی را داده است که خیلی از صحنه‌های واقعی از زندگی روزانه نقاط جنگ زده را بصورتی بدست می‌دهد که در گزارش‌های رسمی و مقالات مبالغه‌آمیز و پرده‌پوش روزنامه‌ها نمی‌توان یافت موجب اندکی شگفتی است و می‌توانست نشانی از سعه صدر ادبی باشد، اگر بعداً تجدید طبع کتاب را ممنوع نساخته بودند.

آثار فصیح بطور کلی از داوری در خوب و بد رویدادها و اعمال دیگران می‌پرهیزد. به وصف آنچه می‌بیند و نقل آنچه می‌شنود بسنده می‌کند. برخی از وصفهای او توصیفات خشک و گزارشی مانند همینگوی را بخاطر می‌آورد، ولی روحیه‌ای که در پس و صفهای دو رمان اخیر وی نهفته است آنها را بیشتر در زمره رمانهای «گزیستانسیالیست» قرار می‌دهد. راوی داستان در مقام ستیز با زندگی و کوشش در دگرگون ساختن یا اصلاح آن نیست. رویدادها را چنان که هست می‌پذیرد. نوعی بی‌اعتنایی به زندگی و مصالح شخصی و گسستگی یا وارستگی از کار دنیا در کلام او مشهود است که نشان بیگانگی ملایمی از جامعه و کیرخی و بیقیدی پنهانی نسبت به عالم هستی است. در شراب خام این روحیه نتیجه خیامی دارد و بصورت لذت جویی سرگشته و درون گرفته‌ای جلوه‌گر می‌شود. در ثریا دراضا لذت جویی تخفیف یافته و نویسنده بیشتر ناظر اعمال و گفتار دیگران است با دیدگانی بردبار اما ذهنی اندکی ریمده از دنیا. در زمستان ۶۲ ترکیب رسیدگی و بردباری گویی نوعی وارستگی مزمن در جلال آریان بوجود می‌آورد که در آن احساسی از بیحاصلی کار دنیا و بیهودگی زندگی می‌توان خواند. گسستگی عاطفی او و همدل نبودنش با زندگی برخی رمانهای کامورا را بخاطر می‌آورد.

سبک بیان آریان مناسب این روحیه است و از صادق هدایت و کمتر از آن از آل احمد اثر دارد: سبک بی‌اعتنا و لوطی‌وار بچه‌های سرگذر با نوعی یکدستی گرفتن حوادث و مطالب و آمیختن آنها به نیشخند و طنز لفظی. این شیوه هم نشانی از بت شکنی و خوار شمردن بیان ادبی و کتابی دارد و هم اعلان وارستگی عاطفی و رستن از قید پیوندهای احساساتی و بازیچه شمردن وجوه زندگی است.

برخی الگوها و خصوصیات در رمانهای فصیح دانسته یا ندانسته تکرار می‌شود. از جمله مریض داری و غمخواری جلال آریان از فردی بیمار است. در شراب خام وصف بیماری یوسف

برادر کوچکش و مراقبت او در نگاهداری و معالجه اوست که صفحات بسیاری از کتاب را پوشانده است. در ثریا در اغما بیهوشی و بیماری خواهر زاده اوست که جانشین بیماری یوسف شده و کوشش در معالجه اوست که باصطلاح «رسالت» او بشمار می‌رود. در زمستان ۶۲ این خصوصیت کاملاً صریح نیست، ولی علت سفر اول آریان به اهواز از این مقوله است، یعنی یافتن و بازگرداندن ادریس، پسر مصدوم و معلول خادم پیر او که به جبهه اعزام شده بوده. اما جانشین واقعی یوسف و ثریا در حقیقت منصور فرجام است که به عارضه قلبی مبتلاست و در عالم سادگی و تنهایی خود محتاج مراقبتی است که جلال آریان می‌کوشد از عهده آن برآید. ناچار باید نتیجه گرفت که در پس وارستگی جلال آریان و روی تافتنش از تعلقات دنیا نیاز عمیقی به غمخواری و دستگیری از دیگران و همدردی ژرفی با بیماران و افتادگان و بی‌کسان نهفته است. جالب است که در هر سه مورد بیماری به مرگ منتهی می‌شود و دلیل نگفته‌ای برای بیگانگی و رمیدگی آریان از زندگی بدست می‌دهد.

پرداختن به حال بیماری یا مصدومی را فصیح در رمانهای خود ضمناً بعنوان موادی برای قطع رشته داستان اصلی و منتظر گذاشتن خواننده و تشدید عطش او برای شنیدن دنباله ماجرابی که مورد علاقه اوست بکار می‌برد. روشی که در رمان نویسی بسیار متداول است. با اینهمه به گمان من در این باب کمی مبالغه کرده است.



از خصوصیات لفظی و بیانی فصیح نیز می‌توان ذکری بمیان آورد (مثلاً وفور «باشه» بجای بسیار خوب یا موافقم یا عیبی ندارد و یا خوب؛ «زدن» در معنی خوردن و نوشیدن و صرف کردن مثل «آبجو زدن» و «چاشت زدن» و «قهوه‌ای زدن» و «چلوکبابی زدن» به تکرار و از طرف افراد مختلف، بخصوص در زمستان ۶۲ اگر روزی کسی رساله‌ی یا کتابی در نقد آثار او بنویسد طبعاً به شیوه گفتار و جمله‌بندی و نحو زبان او نیز توجه خواهد کرد. متأسفانه نقد جامع آثار نویسندگان معاصر (و حتی استادان قدیم نیز) کمیاب است و پرداختن به مسأله تعهد و عدم تعهد غالباً ناقدان را از نقد ادبی و زبانی این آثار بازداشته است.

یکی از خصوصیات که در آثار آقای فصیح مرا متوجه خود کرد بکار بردن ضمیر جمع با فعل مفرد است، مثلاً «شمارو خونۀ دوست»، زمستان ۶۲ ص ۱۵؛ «فرداشما میری شوستر»، همان، ص ۱۲۵، «شما فعلاً استراحت کن»، همان، ص ۲۰۹؛ «نه، شما کلاس داری»، همان، ص ۲۸۸ و بسیاری موارد دیگر؛ (و نیز در شراب خام، ص ۴۸۰ عقد و داستانهای دیگر، طهران ۱۳۵۷، ص ۵۶؛ داستان جاوید، ص ۶۵، ۳۱۲؛ ثریا در اغما، ص ۷۱، ۷۲، ۸۴، ۲۳۵). این استعمال اصولاً فصیح نیست و در کلام افراد فرهیخته بکار نمی‌رود، و در گفتار عامه بیشتر در مواردی شنیده می‌شود که گوینده میان رسمیت «شما» و خصوصیت «تو» مردد باشد. اما در نوشته‌های آقای فصیح در مواردی بکار رفته که میان دو طرف خصوصیت و صمیمیت کامل برقرار است، مثلاً در خطاب آریان به دوست نزدیکش

دکتر فرجام، و در خطاب به مریم شایان پس از آن که آریان او را به عقد خود درآورده است و یا در گفتگو با لایلا آزاده.

اگر این استعمال مخصوص یک تن از افراد داستان بود می شد احتمال داد که نویسنده آن را از خصیصه های زبانی وی قرار داده است. اما چنین نیست. نه تنها در سخن جلال آریان مکرر می شود، بلکه در عبارات دیگران، حتی افراد تحصیلکرده و آداب دانی مثل دکتر فرجام و مریم شایان نیز می آید (مثلاً عقد و داستانهای دیگر، ص ۵۷؛ ثریا در اغماء، ص ۱۱۷؛ زمستان ۶۲، ص ۲۱۹، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۶). از این رو باید چنین نتیجه گرفت که این یکی از استعمالهای مرسوم نویسنده است که ندانسته در گفتار دیگران نیز ظاهر شده.

این کمی بعید است، زیرا آثار فصیح، بخصوص دو رمان اخیرش، با دقت و پژوهش نوشته شده و از اشعار و نوحه ها و شعارها و وصیته ها و نشانیها و غیر اینها پیداست که وی با تحقیق کافی و طرحی دقیق قلم به دست گرفته و داستانهای او حاصل تخیل و تحریر در اطاق در بسته نیست. طبعاً چنین نویسنده ای حق این است که در شیوه بیان افراد نیز تأمل کند و آن را با شخصیت آنها سازگار سازد و سبک شخصی خود را در مورد افراد متفاوت بکار نبرد.

انتشار زمستان ۶۲ نه تنها نشان دیگری از رسوخ مؤلف آن در کار نویسندگی و داستان پردازی است، بلکه نشان این نیز هست که آثار وی پیوسته رو به پختگی و کمال داشته است. و این بهتر آشکار می شود اگر مثلاً داستان کوتاه «عشق» او را در عقد و داستانهای دیگر که نخست در ۱۳۵۴ انتشار یافت (و در آن باز سخن از بیماری و مرگ دخترکی است که از بعضی جهات یوسف را بیاد می آورد) با زمستان ۶۲ بسنجیم.

احسان یارشاطر



کتابخانه طهوری
ناشر مجموعه (زبان و فرهنگ ایران)
به دوستداران کتاب و عرفان اسلامی مزده می دهد.

۱- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی.

تألیف استاد دکتر سید جعفر سجادی ۱۵۵۰ تومان

۲- کشف المحجوب - تصنیف ابوالحسن علی بن الهجویری الغزنوی

تصحیح استاد زنده یاد ژوکوفسکی با مقدمه آقای دکتر قاسم انصاری ۱۱۵۰ تومان

(کشف المحجوب) این اثر نفیس نه تنها شاهکار هجویری است، بلکه از آثار بسیار ارزنده و کم نظیر کتب عرفانی است که در آن عصر تألیف شده است.

کتابفروشم، طهوری - خیابان انقلاب اسلامی - مقابل دانشگاه تهران - تلفن: ۶۴۰۶۳۳۰